

نظریه‌های توسعه نیافتگی

مقدمه

هرگز جامعه‌ای در حال سکون و بدون تغییر نبوده است، معذالک برخی از دگرگونی‌ها نسبت به تغییرات دیگر اهمیت بیشتری دارند. قرن بیستم ناظر به نتیجه مجموعه‌ای از دگرگونی‌های مهم و اساسی است که در طی قرون ۱۶ تا ۱۹ عمدتاً در اروپای غربی رخ داده است. زنجیره‌ای از حوادث در این دوره به وقوع پیوست که منجر به ظهور سرمایه‌داری معاصر گردید و سیمای جهان را به‌طور کلی دگرگون ساخت. ماهیت این دگرگونی‌ها، زمان وقوع و چگونگی ایجاد آنها در جامعه همه‌از زمره موضوعهائی است که درباره آنها میان متفکران و نظریه پردازان جامعه‌شناسی و مردم شناسی اختلاف نظر وجود دارد، تلاش برای درک جوهر «گذار» (Transition) منجر به شکل‌گیری مجموعه‌ای از دیدگاه‌های متفاوت در علوم اجتماعی شده است.

زمانی که علوم اجتماعی توجه خود را به مسئله توسعه و توسعه نیافتگی معطوف کرد بسیاری از محققان چنین فرض می‌کردند که کشورهای جهان سوم باید همان راه کشورهای اروپای غربی را طی کنند، بنابراین زیاد دور از انتظار نبود که جامعه‌شناسی جدید به بازنگری مسائل مربوط به تکامل اجتماعی و مطالعه روندهای توسعه نیافتگی که اولین بار توسط نویسندگان نظیر اسپنسر، تیلور، مورگان، دورکیم، مارکس، و وبر عنوان شده بود، بپردازد. از این رو نظریه‌هائی که در باب تبیین مرحله گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری و یا تبدیل جامعه سنتی به مدرن در کشورهای اروپائی اشاعه پیدا کرده بود، توسط محققان با اصلاحات مختصری برای مطالعه کشورهای افریقائی، آسیائی و آمریکای لاتین عرضه شد. پژوهشگران قرن نوزدهم، از جمله علمای علوم اجتماعی، توسعه را در بیان تاریخ انسان به کار می‌بردند. اینان معتقد بودند که جوامع انسانی از مراحل پائین‌تر به مراحل بالاتر در حرکت هستند. این حرکت با چند قانون کلی و عمومی در مسیری خطی قرار دارد، هر جامعه از این مراحل یا گذشته یا در حال گذشتن است و یا این مراحل یک نواخت را طی خواهد کرد، به بیان دیگر آنها در جستجوی کشف قوانین کلی برای چنین توسعه‌ای بودند. این دستاوردهای کلی و جهانی از تاریخ انسان با خوش بینی همراه بوده است. حتی بعضی از این محققان «مرحله اول» تاریخ بشر را به کمال مطلوب رسانیده بودند و اکثراً اعتقاد داشتند که گذار از یک مرحله به مرحله دیگر موجب پیشرفت انسان

در جهات مختلف خواهد شد.

از میان متفکران اجتماعی یاد داده شده، دورکیم، مارکس و وبر به گسیختگی و انفعال میان جامعه قدیم و جدید تاکید ورزیده و جامعه سرمایه داری جدید را از لحاظ کیفی نوع جدید از جامعه می دانند. هر سه این محققان علی رغم اختلاف در جهت گیری های نظری بر وقوع دگرگونی عظیمی در جوامع اروپائی غربی، که جامعه سنتی را به جامعه جدید تبدیل کرده، توافق دارند. این دوگانگی (Dichotomy) توسط جامعه شناس آلمان تونیس Tonnies با عنوان گذار از اجتماع (Gemeinschaft) به جامعه (Gesellschaft) توصیف شده است. اندیشه گذار از جامعه سنتی به جدید، اساس نظریات و تحلیلهای دانشمندان فوق الذکر است. تمام آنها به طریقی به مسئله گذار، یعنی جابجائی واحدهای محلی با روابط محلی و ظهور ساختهای اجتماعی غیر خصوصی و جهانی، توجه کرده اند. تشخیص این دوگانگی و جستجوی رای یافتن عواملی که در این دگرگونی موثر است بر اندیشه های جامعه شناسی جدید نیز حاکم است. متغیرهای الگوئی^۲ تالکوت پارسنز که به اعتقاد او می تواند برای مشخص کردن همه اشکال کنشهای اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد، مستقیماً از نظریه دوگانگی اجتماع-جامعه تونیس

1 - B. Caleski, Conflict and change, As an Aspect of Development».

این مقاله در هشتمین کنگره جامعه شناس روستایی اروپا (۱۹۷۳) عرضه گردید. مجموعه مقالات ارائه شده در این کنگره توسط این جانب و دوتن از همکاران در کتاب مسائل جامعه شناس روستائی، ترجمه و در سال ۱۳۵۳ منتشر شده است.

۲- متغیرهای الگوئی Pattern Variables عبارت از است دو شیوه متفاوت جهت گیری ارزشی در نقش فرد در هر نظامی. به عبارت دیگر، الگوهای ارزشی متفاوت حاکم بر رفتار فرد در ارتباط با دیگران است. پارسنز آنها را واقعیت هایی می داند که جنبه عمومی و جهانی دارند. متغیرهای الگوئی تاثیر ویژگیهای ساختی هر نظام را بر رفتار فرد نشان می دهد و به این ترتیب آنها تعیین کننده های مستقیم رفتار اجتماعی و بازتابی از ویژگیهای ساختی جامعه در روابط نقش فرد در جامعه هستند. پارسنز ۴ گروه دو تائی از این متغیرهای الگوئی که از همه بیشتر متداول است را باین شرح نام می برد. الف عام گرایی Universalism در مقابل خاص گرایی Particularism ب، نقش کارساز Instrumentalism در مقابل نقش Expressiveness ج- نقش اختصاصی Specificity در مقابل نقش آمیخته Diffuseness د- نقش اکتسابی Achievement در مقابل نقش انتسابی Ascription. این متغیرهای الگوئی که بایکدیگر متباین هستند، در ترکیبات مختلف بیانگر ماهیت روابط میان نقشها در هر جامعه اند و در نتیجه ساخت هر جامعه ای را مشخص می کنند.

1 - Leonard Broon Philip Selznick.

«Sociolog» New York 1977. p. 37.

گرفته شده است. در پرتو این چارچوب های نظری است که جامعه شناسان، بعد از جنگ جهانی دوم توجه خود را به مساله توسعه نیافتگی در جهان سوم معطوف داشته اند. اکثر نویسندگان معاصر در یکی از این اردوگاه های نظری که گاهی حتی کاملاً بایکدیگر مغایر هستند قرار دارند. دسته ای از نظریه نوسازی تکاملیون جدید حمایت می کنند و گروهی از سمت گیرهای مارکسیستی طرفداری می کنند. در این مقاله سعی بر آن است که پس از ارائه تعاریفی پیرامون توسعه و توسعه نیافتگی، دیدگاه های نظری متداول در باب توسعه و توسعه نیافتگی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۱- توسعه و توسعه نیافتگی: تعاریف

یکی از دشواریهایی که در بررسی تعاریف توسعه و توسعه نیافتگی وجود دارد، مشخص کردن مفهوم «توسعه» (Development) و «رشد» (Growth) است. اولین نکته در باب توسعه این است که این مفهوم دارای بار ارزشی است و تقریباً مترادف با کلمه بهبود (Improvement) به کار می رود. در این زمینه برنشتاین (Bernstein) می گوید تلاش برای ایجاد توسعه بار ارزشی به همراه دارد که کمتر کسی با آن مخالف است. اشتیاق برای غلبه بر سوء تغذیه، فقر و مرض که از شایعترین و سهمترین دردهای بشری هستند، از زمره اهداف توسعه به شمار می رود.^۱ در این زمینه پروگفیلد BroGfield می گوید « فرایند عام در این زمینه این است که توسعه را برحسب پیشرفت به سوی اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر و بیکاری و کاهش نابرابری تعریف کنیم.»^۲

یکی از محققان هندی به نام میسرا (Misera) در باب مفهوم توسعه می گوید: «توسعه از دستاوردهای بشر و پدیده ای است که دارای ابعاد مختلف است.» توسعه، دستاورد انسان محسوب میشود و در محتوا و نمود دارای مختصات فرهنگی است. هدف از توسعه، ایجاد زندگی پر ثمری است که توسط فرهنگ تعریف می شود. باین ترتیب می توان گفت «توسعه دستیابی فزاینده انسان به ارزشهای فرهنگی خود است.»^۳ دادلی سیرز (Dudly Seers) رئیس موسسه اطلاعات توسعه ای در دانشگاه «ساسکس» توسعه را جریانی چند بعدی می داند که تجدید سازمان و سمت گیری متفاوت کل نظام اقتصادی

1 - David Lehman. (ed) *development Theory, four critical Studies* London, 1979. pp. 9 - 32.

2 - Norman Long. *An Introduction to the sociology of rural Development*, London, Tavistock publication, 1977, p. 10.

۳) میسرا، «برداشتی نو از توسعه» گزیده اقتصادی، اجتماعی، شماره ۶، انتشارات سازمان

اجتماعی را به همراه دارد. به عقیده وی توسعه، علاوه بر بهبود میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظری های عمومی مردم است. توسعه در بسیاری از موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می گیرد.^۱

به اعتقاد ما توسعه به معنی کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، صنعتی شدن بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و افزایش مشارکت مردم در امور سیاسی جاری می تواند باشد. بدین ترتیب تاکید اصلی و عمده برنامه های توسعه باید بر زمینه های زیر استوار باشد.

الف - توسعه معنوی یا دگرگونی در نظام ارزشی حاکم، بویژه ارزشهای اخلاقی که می تواند زمینه ساز اهداف مادی قرار گیرد.

ب- مالکیت دولت در بخش های عمده تولیدی.

ج- تغییر الگوی مصرف از طریق اقتصادی کردن مبادلات خارجی (شامل واردات غلات، مواد نفتی و غیره).

د- بالا بردن توان کشور در مذاکرات با شرکتهای بین المللی.

ه- استقلال فرهنگی، یعنی کاهش وابستگیهای فرهنگی به قدرت های بزرگ که این امر نه تنها تأثیر اقتصادی مستقیم دارد، بلکه سبب تقویت رهبری سیاسی نیز می گردد، هرچند که نوع اهداف فرهنگی به کشورهای ذیربط بستگی پیدا می کند.^۲

یکی دیگر از مفاهیمی که در موضوع توسعه و توسعه یافتگی باید بدان پرداخت، اصطلاح بی توسعه (Undeveloped) است. منظور از کشور بی توسعه کشوری است که هنوز در مرحله توسعه سرمایه داری که نهایتاً به ایجاد نظامهای سرمایه داری صنعتی پیشرفته انجامیده، قرار نگرفته است، این مفهوم را در مقابل کشور توسعه نیافته (Underdeveloped) به کار می برند که منظور از آن کشوری است که از منابع و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای گام گذاردن در راه توسعه محروم مانده است، کشور توسعه نیافته در واقع کشوری است که به واسطه غارت استعماری و به قول فرانک (Frank) « مشارکت در نظام واحد جهانی سرمایه داری (ابتدا سوداگرانه و سپس صنعتی) »^۳ از توسعه محروم شده است، و به طور همزمان در توسعه سرمایه

۱) برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به

Dudly Seers, «The meaning of development», In *Development Theory* ed. By David Lehmon, frank Cass, 1977. pp. 2 - 29.

۲) مصطفی ازکیا، جامعه شناس توسعه و توسعه نیافتگی روستائی در ایران. اطلاعات

۱۳۶۴، ص ۸

3 - A. G. Frank. «*the Development of underdevelopment*», In *dependence and underdevelopment*. New York. Anchor Books.

داری و توسعه نیافتگی، «خود به عنوان یک فرایند واحد با تاثیرات متقابل سهم داشته است.»^۱ تودارو (Todaro) در باب ویژگیهای توسعه نیافتگی می گوید: «این کشورها (سالمک توسعه نیافته) با مسائلی نظیر فقر مزمن و زیاد، بالابودن میزان بیکاری و کم کاری، شکاف عمیق و فزاینده در توزیع درآمد، پایین بودن میزان بهره‌وری کشاورزی، عدم تعادل روبه افزایش میان بخشهای شهری و روستائی در زمینه فرصتهای اقتصادی، سیستم آموزشی و بهداشتی نامناسب و قدیمی و بالاخره وابستگی روبه رشد به تکنولوژیهای اغلب نامناسب و نظام ارزشی کشور های بیگانه دست به گریبانند.»^۲

در همین زمینه گالسکی (Galski) معتقد است «کشورهای توسعه نیافته به آن دسته از کشورها که دارای ویژگیهایی از قبیل تسلط مناطق و جمعیت روستائی، صنعتی شدن به میزان کم، عدم اشتغال به میزان زیاد در مناطق شهری، بیکاری پنهان و فقر در مناطق روستائی (به جهت وجود نیروی انسانی ارزان) پایین بودن سطح تعلیم و تربیت مخصوصاً دانشهای تکنیکی باشند، اطلاق می گردد. این کشورها اصولاً استعمارزده و فاقد روشنفکران ملی هستند. شخصیت این کشورها با نسبت قلیلی از طبقه متوسط شهر نشین که پاره‌ای از آنها منشاء و اصلیت خارجی دارند و غالباً با برخورد های تندگروھی، بین مالکان یا اشراف زمیندار از یکسو و روستائیان از سوی دیگر پا گرفته است.»^۳

بطور کلی اصطلاح توسعه نیافته (در حال توسعه) که امروزه زیاد در اطراف آن بحث می شود به این معنی به کار رفته است که کشورها را بر حسب شاخصهای معینی مانند، درآمد سرانه، سطح تعلیم و تربیت، درصد جمعیت روستائی و پایین بودن سطح زندگی، وابستگی،... نسبت به کشورهای اروپائی و امریکایی در سطح پایینتری قرار دارند.

۲- دیدگاههای نظری مربوط به توسعه و توسعه نیافتگی

بطور کلی دیدگاههای جامعه‌شناسان توسعه را می توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ای از نظریه نوسازی (Modernisation) یا تکاملیون جدید حمایت می کنند. و گروهی از سوگیرهای مارکسیستی جانبداری می کنند. در اینجا آراء و نظریات نویسندگان معاصر را با توجه به دیدگاههای نظری آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

1 - Ibid, p. 7.

۲- مایکل تودارو توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، انتشار

سازمان برنامه، جلد اول، سال ۱۳۶۴، ص ۱۹

۳- مصطفی ازکیا، محمد مهاجر ایروانی، علی اکبر نیکخلق، مسائل جامعه شناسی

روستائی و کشاورزی در جامعه اروپای سال دوهزار، ایران کتاب، ۱۳۵۳، ص ۳-۸۲

۱-۲- دیدگاه نوسازی

مبنای تفکری صاحب‌نظران نوسازی بر مکتب تکاملی توسعه، که یکی از رایجترین دیدگاهها در علوم اجتماعی در طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است، قرار دارد. نظریه تکامل اجتماعی بر اساس درک خاصی از کلمه توسعه استوار است. چنانچه هاریس (Haris) اشاره می‌کند: «بعضی‌ها پیرامون توسعه عموماً شامل این تفکر اساسی می‌شود که در آن جامعه به مثابه سیستم زنده‌ای فرض شده که در طول زمان به سوی پیچیدگی و سازمان یافتگی در حرکت است و بتدریج سلسله مراتب آن افزایش می‌یابد و بالاخره به حالتی می‌رسد که دیگر سازمان آن تغییر نمی‌کند و به عبارت دیگر ثبات می‌یابد.»^۱

نقطه شروع تمام نظریه‌های تکامل اجتماعی، کوشش جهت کشف یک جریان کلی برای توسعه اجتماعات انسانی است. این امر معمولاً با ارائه یک سلسله از مراحل توسعه همراه شده است. مفهوم مراحل توسعه یکی از آن مفاهیم جذاب برای بسیاری از نظریه پردازان بوده است که تا به امروز جذبه خود را حفظ کرده است. ویژگی‌های مشترک نظریه‌های فوق عبارت‌اند از:

الف- این نظریه‌ها بیشتر تحت تاثیر کشفیات بیولوژیکی زمان خود قرار گرفته‌اند. همه متفکران این مکتب، نظریه‌گذار جوامع انسانی از مراحل بی در پی و متعدد را پذیرفته و این طور تصور کرده‌اند که هر مرحله منحصر به فرد بوده و از لحاظ کیفیت نسبت به مرحله قبلی در مرتبه بالاتری قرار دارد، یا حداقل از پیچیدگی بیشتری برخوردار است و لازمه مرحله‌ای است که بعداً خواهد آمد.^۲

ب- طبق این نظریه‌ها، حرکت تکاملی یک‌طرفه است. یعنی وقتی که جامعه‌ای از مرحله‌ای گذشت و وارد مرحله‌ای پیچیده‌تر و از لحاظ کیفی بالاتر گردید، هرگز به حالت اولیه خود بازگشت نخواهد کرد.^۳

ج- هیچ یک از نظریه‌های فوق درباره چگونگی دگرگونی یا توسعه جوامع بحث نمی‌کنند و تنها سعی بر آن دارند که توصیفی از چگونگی جوامع در طی زمان به دست دهند. گرچه این حرکت خود جوش و اجتناب ناپذیر است و در آن فرایندی خود بخودی از تکامل تدریجی و حرکت به سوی مراحل بالاتری از پیچیدگی و سازمان یافتگی دیده می‌شود.

د- عنصر زمان در این نظریه‌ها به وسیله روزها، ماهها، سالها و حتی دهه‌ها اندازه‌گیری نمی‌شود. بالاخره مطابق با تمام این نظریه‌ها جوامع بشری پایان خوشی از نظر بی‌طبقه بودن،

1 - M. Alidost. *Religion and Development in the Third World*, 1982. p.

1 - 12.

2 - Ibid. p. 8.

3 - Ibid. p. 9.

برقراری مساوات و ... خواهند داشت، به طور خلاصه آگاهی بر این نظریه ها نه تنها به فرد امکان تغییر تاریخ جامعه را نمی دهد بلکه از آنجا که عنصر جبرگرایی و اجتناب ناپذیری نقش مهمی در تمام این نظریه ها بازی می کند، فرد دچار ناامیدی می شود، بویژه زمانی که در موقعیتی قرار قرار می گیرد که دگرگونی در جهت معینی مورد انتظار است. در این نظریه ها اهمیت اراده انسان برای ایجاد دگرگونی در حداقل قرار دارد.

نظریه تکاملی اشکالاتی نیز دارد، مهمترین آن مسئله توالی مراحل گذار جوامع است که این امر با مشکلات متعددی مواجه می شود. یکی از آنها این واقعیت است که تماس بین دو فرهنگ (از طریق اشاعه) ممکن است تحول مثبتی بر مراحل را برای یکی از این دو جامعه و یا هر دوی آن تغییر بدهد. معذالک علی رغم مسائل آشکاری که در باره این نظریه ها وجود دارد دیدگاههای دیگری تحت عنوان نظریه های نوسازی و مراحل رشد از آن انشعبا کرده اند.^۱

نظریه پردازان نوسازی بر طبق یک سنت جامعه شناختی و یک تقسیم بندی دوگانه از جوامع، یعنی جوامع سنتی در مقابل جوامع جدید پرداخته اند، به طوری که در یک سو ما با جامعه سنتی، نقطه ای که توسعه نیافتگی از آن آغاز می شود و در سوی دیگر با جامعه جدید، نظیر جوامع دموکراتیک غربی روبرو هستیم.

فرض بر این است که تمام جوامع در یک مرحله مرحله سنتی شبیه به هم بوده و سرانجام دگرگونیهایی را که در غرب اتفاق افتاده است از سر خواهند گذراند و به جوامع «مدرن» مبدل خواهند شد. این عمل گذار از طریق اشاعه یا گسترش نظامهای اجتماعی و سیاسی از نوع غربی صورت می گیرد.

بر طبق نظر ویلبرت مور (Wilbert Moore) مفهوم نوسازی بر دگرگونی «کامل» جامعه سنتی یا ما قبل مدرن به جامعه با انواع تکنولوژی و سازمان اجتماعی مربوط به آنها، که از ویژگی های یک اقتصاد پیشرفته و ثروتمند، از لحاظ سیاسی باثبات، نظیر اقتصاد کشورهای پیشرفته دنیای غرب است، دلالت دارد.^۲

در این قسمت به برخی از شاخه های، مکتب نوسازی نظیر دیدگاه شاخص بندی ایده آل، نمونه مرحله ای رشد روستو، دیدگاه اشاعه فرهنگی و نظریه های مربوط به شرایط لازم برای توسعه، اشاره می شود.

1 - Ankre M. Hoogevlt. *The sociology of Developing societies* London, 1976 pp. 9 - 20.

2 - Moore, W. E. *Social change* : Englewood cliffs. New Jersey, Prentice Hall. Inc., 1963. p. 89.

۱-۲-۱- برداشت شاخص‌بندی نوع ایده‌ال

در این شیوه برخورد با مسایل توسعه و دگرگونی فرهنگی، معمولاً خصائص عمومی یک اقتصاد توسعه یافته به عنوان خصایص ایده‌ال در نظر گرفته می‌شود و خصایص عمومی یک اقتصاد جامعه فقیر که به همان اندازه آرمانی و ایده‌ال است، روبروی آن قرار داده می‌شود. در این شیوه، توسعه به منزله تحول از یک نوع به نوعی دیگر در نظر گرفته می‌شود. نمونه‌های کامل این شیوه را در کتاب «عوامل جامعه‌شناسانه در توسعه اقتصادی، اثر هوزلیتز یا ساخت و پویا در جوامع جدید» اثر پارسنز را می‌توان یافت.^۱

چارلز کیندل برگر (Charles Kindle Berger) با توجه به برداشت اقتصاد دانان آن‌را برداشت شکافی (Gap - Approach) می‌نامد^۲، بنا به اعتقاد اقتصاد دانان اگر شاخصهای توسعه نیافتگی را از شاخصهای توسعه یافتگی کم کنیم، آنچه باقی میماند برنامه توسعه کشورهای جهان سوم خواهد بود. جامعه‌شناسانی نظیر اسملسر (Smelser) هوزلیتز، و آیزنشتاد (Eisenstadt) با استفاده از آراء ماکس وبر و پارسنز در باب انواع ایده‌الی روابط اجتماعی به تفکیک میان ساختهای اجتماعی جوامع مدرن و سنتی پرداخته‌اند.

در حالی که اسملسر از مفهوم تمایزات ساختی (Structural differentiation) برای تمیز میان جوامع قدیم و جدید سود برده است، هوزلیتز با استفاده از متغیرهای الگویی پارسنز از کتاب «نظام اجتماعی» به مطالعه توسعه اقتصادی و دگرگونی فرهنگی در جوامع جهان سوم پرداخته است.^۳

اسملسر بر این عقیده است که در جامعه پیشرفته، تمایزات ساختی یا تفکیک کارکردی عناصر ساختی به طور کامل صورت گرفته است، در حالی که در جامعه توسعه نیافته چنین تفکیکی وجود ندارد، پس تغییر روی تفکیک متمرکز شده است و آن فرایندی است که طی آن واحدهای اجتماعی مستقل و تخصص یافته به جای واحدهای سنتی استقرار می‌یابند. اسملسر می‌گوید که حالت تخصصی شدن در زمینه‌های مختلفی نظیر اقتصاد، خانواده، نظام سیاسی و نهادهای مذهبی به وجود می‌آید. نمونه‌ای که وی ارائه می‌دهد توصیف تحولات اجتماعی است که در اثر توسعه اقتصادی پیش می‌آیند. هوزلیتز نیز چنین نظریه‌ای را بیان کرده است. بدو باید اشاره کنیم که مطالعات هوزلیتز مآخذی برای نمونه تمایزات ساختی اسملسر در مطالعه روند توسعه یافتگی

1 - Frank, «Sociology of Development of sociology» In *Dependence and underdevelopment* 1972 pp. 321 - 397.

۲ - چارلز کیندل برگر، توسعه اقتصادی، ترجمه رضا صدوقی، موسسه عالی مدیریت

گیلان ۱۳۵۱ ص ۵۷

۳ - مایرون وینر، نوسازی جامعه ترجمه رحمت‌الله مراغه‌ای، ۱۳۵۰ ص ۹۵-۱۰۵،

بوده است.^۱

هوزلیتز معتقد است که کشورهای توسعه یافته بر اساس خصیصه هایی نظیر عام گرایی، سمت گیری اکتسابی، تفکیک کارکردی (Functional Specificity) مشخص می شوند. در حالی که جوامع توسعه نیافته بر اساس متغیرهایی مغایر با آن، نظیر خاص گرایی، سمت گیری انتسابی و تداخل نقش ها (Functional diffuseness) مشخص می شوند.

هوزلیتز نیز همچون اسملسر انتقال از جامعه سنتی به جدید را از طریق حذف الگوهای سنتی می داند. بنابراین انتقال یا حرکت از «تداخل» نقشهای اقتصادی به سوی نقشهای اختصاصی معین، که در کشهای متقابل میان افراد صرف نظر از موقعیت طبقاتیشان در جریان است مشخص می شود. هوزلیتز نتیجه گیری می کند که کشورهای توسعه نیافته باید الگوهای متغیر خاص کشور های توسعه یافته را کنار گذاشته و به پذیرش الگوهای کشورهای توسعه یافته بپردازند.

۳-۱-۲- نظریه مراحل رشد

این دسته از نظریه ها بر یک سلسله از مراحل توسعه تأکید دارد. مشهورترین مدل نظریه پنج مرحله ای روستو است. روستوگذار از جامعه سنتی به جامعه صنعتی را طی پنج مرحله به شرح زیر ذکر می کند.

یک جامعه سنتی: جامعه ای است با تولید محدود و متناسب با آگاهیهای علمی و تکنیکی مخصوص به خود. جامعه ای کشاورزی است و بر حول محور خانواده یا کلان سازمان می یابد. و وجهه نظر مردم بر اساس نوعی تقدیرگرایی مزمین است.

دو شرایط قبل از خیز اقتصادی، لازمه ورود به توسعه جامعه سنتی، وجود برخی عوامل است از جمله ۱- رواج این تفکر که پیشرفت اقتصادی لازمه رسیدن به رفاه اجتماعی است. ۲- آموزش، لااقل در بخشی از جامعه. ۳- استفاده از پس اندازها در جهت ایجاد مؤسسات خصوصی یا عمومی توسط آنتروپرونها. ۴- ایجاد بانکها و مؤسسات مالی. ۵- افزایش سرمایه گذارینها و گسترش تجارت. ۶- استقرار یک قدرت سیاسی مرکزی. یعنی این مرحله، مرحله انتقالی است بین جامعه سنتی و دوره بعدی.

سه مرحله خیز اقتصادی، در این مرحله خاص، که تفاوت بین جامعه سنتی و توسعه یافته مشخص می شود، سی بایست کلیه عوامل مرحله خیز تحقق یابد که در نتیجه آن سرمایه

۱ - برای آگاهی بیشتر از آراء جامعه شناسان مکتب نوسازی مراجعه کنید به:

مصطفی از کیا، مقدمه ای بر جامعه شناسی توسعه روستایی، اطلاعات، ۱۳۶، بخش اول.
مصطفی از کیا، «جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی در ایران»، اطلاعات ۱۳۶

گذارها افزون و بهره‌وری کشاورزی زیادتر می‌شود. شهرها گسترش یافته و مراکز جدید شهری به وجود می‌آید.

چهار مرحله بلوغ، در طی این مرحله تولیدات صنعتی متنوع می‌شود و صنعت در بخشها جدیدی توسعه می‌یابد و تکنیکهای جدید اقتصادی و مؤثرتری ابداع می‌شود.

پنج مرحله مصرف توده وار، این مرحله با بالا رفتن سطح زندگی در کل جامعه و نیز افزایش شمار کارمندان و کارگران ماهرو افزایش سرمایه‌گذارها در زمینه تامین اجتماعی و بهداشت مشخص می‌شود.

مدل مذکور بر اساس تجربه انقلاب صنعتی بریتانیا قرار دارد، روستو در کتاب خود به نام مراحل رشد اقتصادی^۱ مدعی می‌شود که تمام جوامع از مراحل پنجگانه توسعه فوق‌الذکر می‌گذرند، تحلیل او بر این محور قرار دارد که رشد اقتصادی برای رسیدن به مرحله ای، که بعد از آن به طور خودکار ادامه یابد، نیاز به افزایش میزان سرمایه‌گذاری خواهد بود. روستو و هوز لیتز هر دو ظهور نخبگان و صاحب کاران اقتصادی را، که قادر به رهبری فرایند توسعه باشند لازم می‌دانند. تاکید بر روحیه کارفرمائی و انباشت سرمایه، مهمترین موضوعی است که در تعاریف مربوط به توسعه به آن اشاره شده است، به نظر می‌رسد که باید از این دو موضوع، به عنوان درسی از تجربیات کشورهای غربی، پند گرفته به طور خودکار آن را در مورد بقیه کشورهای دنیا نیز به کار برد، تا این کشورها نیز بتوانند مرحله گذار را تکرار کنند. تاکید بر انباشت سرمایه فقط محدود به جامعه‌شناسان نمی‌شود، بسیاری از اقتصاددانان نیز مهمترین مشکل توسعه نیافتگی را کمیابی سرمایه دانسته‌اند.^۲

۱-۲-۳- دیدگاه اشاعه

این دیدگاه، توسعه نیافتگی را از طریق اشاعه فرهنگی کشورهای توسعه یافته به کشور های توسعه یافته مورد ملاحظه قرار داده است. این نمونه شامل فرهنگ پذیری از سوی کشور های توسعه یافته است. فرهنگ پیشرفته ترین کشورهای توسعه یافته به پایتخت کشورهای توسعه یافته اشاعه می‌یابد و مراکز کشورهای توسعه یافته نیز به نوبه خود عناصر فرهنگی جامعه توسعه یافته را به مراکز استان‌ها و مناطق داخل کشور اشاعه می‌دهد.

1 - W. Rostow, *The Stages of Economic Growth*, Cambridge University Press,

1960, p. 4

(۲) برای نقد آثار روستو مراجعه کنید به:

آندره گوندلر فرانک، جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی، ترجمه سناجیان

انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۸

بنابراین دیدگاه، از آنجا که توسعه باید از طریق فرهنگ‌پذیری و اشاعه فرهنگی صورت گیرد و کشورهای توسعه نیافته در مقابل اشاعه عناصر فرهنگی به کشور خود مقاومت می‌کنند و سوانعی به وجود می‌آورند، توسعه نیافتگی این کشورها باقی خواهد ماند. در این دیدگاه، توسعه نیافتگی به منزله جامعه «سنتی» نمونه شاخص بندی ایده‌ال به حساب آمده است.

شیوه اشاعه به سبب جهان سوم پیشنهاد یاطرحی به منظور تحقیق و بررسی و رفع دلایل توسعه نیافتگی ارائه نمی‌دهد، برعکس، محققان این شیوه به مردم کشورهای توسعه نیافته توصیه می‌کنند، که منتظر بمانند و کمکهای توسعه‌ای را که از خارج به آنان می‌شود، بپذیراگردند.

آنچه باید از کشورهای توسعه یافته اشاعه پیدا کند، مهارتها، تشکیلات، ارزشها، تکنولوژی و سرمایه است. در ارتباط با پخش و اشاعه سرمایه اعتقاد بر این است که از آنجا که کشورهای توسعه نیافته فقیر و فاقد سرمایه لازم برای سرمایه‌گذاری هستند، برای آنان توسعه یافتن و رهائی از فقری که گریبان آنها را گرفته دشوار و یا غیر ممکن است. بنابراین کشورهای توسعه یافته و ثروتمند می‌توانند و باید به اشاعه سرمایه به این کشورها مبادرت ورزند تا موجبات پیشرفت و توسعه اقتصادی آنها فراهم آید. البته چنین نظری توسط پل باران (Poul Baran) مورد انتقاد قرار گرفته است.^۱ محققانی نظیر باران ثابت کرده‌اند که سرمایه از سوی کشورهای توسعه نیافته بطرف کشورهای پیشرفته اشاعه یافته است. بنابراین مطالعه، خروج سرمایه از کشورهای آمریکای لاتین معادل $\frac{۷}{۳}$ درصد از کل درآمد ناخالص ملی این کشورها را در دهه ۱۹۷۰ تشکیل داده است.^۲ این رقم دو تا سه مرتبه بیشتر از سرمایه‌ای است که کشورهای «فاقد سرمایه» آمریکای لاتین برای توسعه خود به سرمایه‌گذاری خالص اختصاص می‌دهند.^۳ اما آنچه در باب تکنولوژی باید اشاره کرد این است که تکنولوژی و اشاعه آن از یک ساخت انحصاری نظام اقتصادی در سطح جهانی، ملی و محلی ناشی می‌شود و در طی دوره توسعه نظام سرمایه‌داری، کشورهای پیشرفته اغلب آن نوع تکنولوژی را در اقطار خود اشاعه داده‌اند که کاربرد آن در خدمت منافع استعماری آنها بوده و غالباً تکنولوژی کشورهای تحت سلطه خود را که با منافع و توسعه کشورهای خود در تضاد بوده از بین برده‌اند، چنانچه اروپائیان این کار را در مورد تأسیسات آبیاری و سایر تکنو

۱) پل باران، سوریس لانگه، اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه فرهاد نعمانی، انتشارات کتاب

چیبی ۱۳۵۸

۲) -شرمن و وود، جامعه‌شناسی، دیدگاه‌های جدید و سنتی، ترجمه مصطفی ازکیا

انتش کیهان، ۱۳۶۶، ص ۲۰

۳) -همان ماخذ

بوژی کشاورزی هند و آمریکای لاتین و یا انگلیسی‌ها. در مورد تکنولوژی صنعتی هند، اسپانیا و پرتغال اعمال کردند.^۱

۴-۱-۲- نظریه‌های مربوط به شرایط لازم برای توسعه

در ارتباط با اردوگاه نظری نوسازی و به‌منظور بیان این نکته که چرا غرب توسعه پیدا کرد اما بقیه دنیا به‌چنین توسعه‌ای دست نیافت، محققان غربی به جستجوی برخی از عوامل نایافته در جوامع جهان سوم بر آمده‌اند. وگناه توسعه نیافتگی این جوامع و عدم دستیابی به رشد اقتصادی آنها را در فقدان عوامل زیر جستجو کرده‌اند، برطبق این نظریه‌ها توسعه موقعی تحقق می‌پذیرد که ترکیب میزان معینی از سرمایه‌گذاری و کمکهای خارجی وجود داشته باشد. وقتی که در نتیجه دستیابی به میزان معینی از سرمایه، یک کشور به مرحله «جهش» (Take-off) دست یافت. بعد از آن در همان مسیر اقتصادی که ملل توسعه یافته قبلا طی کرده‌اند، پیشرفت خواهد کرد.^۲

این نظریه پردازان اغلب توسعه را به منزله یک پدیده اقتصادی در نظر گرفته‌اند و در باب شاخصهای اجتماعی و غیر اقتصادی توسعه، نظیر سواد، بهداشت مسکن و... نگرانی ندارند و معتقدند که افزایش سریع در تولید ناخالص ملی سبب می‌شود که توسعه مردم از لحاظ فرصتهای شغلی و اقتصادی یا بر اثر توزیع عادلانه منافع اقتصادی سود ببرند.^۳

در ارتباط با عوامل نایافته، نظریه‌های دیگری هم وجود دارد که سرمایه را عامل مفقوده نمی‌دانند، بلکه به فقدان روحیه کارفرمائی در این جوامع اشاره می‌کنند. یکی از صاحب نظران در این زمینه شومپتر است. به نظر وی «آنتروپرون» کسی است که ارزش تکنیک و کالا و منابع را کاملاً درک و برای به‌وجود آوردن یک واحد تولیدی پول فراهم می‌کند، بدون اینکه خود آدم پولداری باشد، عوامل تولید را به‌بهترین وجه فراهم و باهم ترکیب و تلفیق می‌کند و از این ترکیب بهترین بهره را به‌دست می‌آورد.

(۱)- برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به

گوندلر فرانک: جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی، ترجمه سناچیان سوزان جرج، چگونه نیمی دیگر می‌میرند، ترجمه مصطفی از کیا، بخش چهارم «تکنولوژی»

انتشارات کیهان ۱۳۶۴

ای، اف، شوماخر کوچک زیباست، انتشارات سروش ۱۳۶۴

مسیر، برداشتی نواز توسعه، گزیده اقتصادی، اجتماعی، شماره ۶- سال ۱۳۶۴ ص ۱۵

2 - Rostow. Op. Cit

(۳)- گونار میردال، تئوری اقتصادی کشورهای کم‌رشد، ترجمه غلامرضا سعیدی

عامل دیگری که شومپیتر در رشد و توسعه اقتصادی به آن اهمیت داده است، پیشرفت دانش فنی تولید است. به نظر وی تحول دانش فنی هسته مرکزی رشد اقتصادی است.^۱ شومپیتر به ابداعات و توسعه‌ای که دانش فنی بر اثر آنها پیدا می‌کند توجه زیادی کرده است. وی بین ابداع و اختراع فرق می‌گذارد. به نظر وی اختراع عبارتست از کشف تکنیک جدید و ابداع استفاده از اختراع در تولید است، یعنی اختراع را کار مخترعان و ابداع را وظیفه آنتروپرونرها می‌داند.

همچنین پاره‌ای از محققان درباره عوامل سیاسی و تاثیر برگزیدگان قوم در رشد و توسعه نظراتی ابراز کرده‌اند. باتامور (Bottomore) علاوه بر آنتروپرونرها از رهبران ملی‌گرا و مصلح و همچنین پیشوایان انقلابی یاد کرده و آنها را از عوامل عمده دگرگونی و پیشرفت می‌داند.^۲ بسیاری از محققان درباره مالکیت گفته‌اند که عامل مهمی در رشد و یاوقفه اقتصادی است. مثلاً مالکیت فئودالی را عامل نامساعد توسعه دانسته‌اند و تغییر این نوع مالکیت را از راه اصلاحات ارضی، از جمله شرایط اولیه جهش اقتصادی قلمداد کرده‌اند.^۳ گروهی از محققان به عوامل فرهنگی در پیشرفت اقتصادی اشاره کرده‌اند که بعضی از آنها در اینجا ذکر می‌شود.

- معتقداتی که به زندگی ناسوتی و موفقیت در حیات مادی اهمیت می‌دهد.
- معتقداتی که برای کار و کوشش ارزش قایل باشد و به جای فلسفه جبر از نظریه اختیار پیروی کند و فرد را در تعیین سرنوشت خویش و بهبود وضع خود مؤثر بداند.
- عقایدی که اسراف و اتلاف را به هر شکل مردود بداند و موافق اندوخته کردن و کار برد سرمایه در امور تولیدی باشد.

- عقایدی که تحصیل علم و کسب فن را قدر شناسد و نیاز و شوق به دانایی و کاردانی را در دلها بیدار کند.

- عناصری در فرهنگ قوم و نیز در بافت کلی جامعه که امید و انگیزه بهتر شدن و خوشتر زیستن و ارتقاء یافتن را در درون افراد پرورش دهد.^۴

خلاصه اینکه در جامعه سنتی، شخصیت فرد در جمع حل شده است، در حالی که در جامعه جدید شخصیت فردی از اسارت جمع‌رهایی می‌یابد. در جامعه‌ای که شخصیت فردی پرورش می‌یابد.

۱) شومپیتر، کاپیتالسم، سوسیالیسم، دموکراسی، ترجمه حسن منصور، تهرانی،

۲) - با نامور، جامعه‌شناسی ترجمه سید حسن منصور، سید حسن حسینی، ۱۳۵۶

3 - Peter Dorner. *Land reform in principle and practise* Oxford university Press, 1974.

۴ - مک کله‌لند، «انگیزش به نوسازی» در کتاب نوسازی جامعه، انا مایرون وینر، ترجمه

و اتکا به نفس و قدرت تصمیم و عمل و ذوق تسلط جویی و ابتکار و خلاقیت در شخص پدید می‌آید، زمینه برای رشد سریع اقتصادی فراهم می‌شود. نوگرایی در برابر سنت پرستی، عامل توفیق در زندگی عادی است. گرایش ذهنی که مردم نسبت به کار، ثروت، پس انداز، تغییر و مفاهیمی از این قبیل دارند، تاثیر شدیدی در وضع معاش آنان و درجه رشد اقتصادی جامعه ملی دارد.

۱۰-۲- نظریه وابستگی

در سال‌های اخیر دیدگاه‌های نظری درباره موانع داخلی توسعه نیافتگی به دلیل بی-توجهی به مسئله امپریالیسم مورد حملات روزافزون نظریه پردازان مکتب وابستگی قرار گرفته است. نظریه پردازان مکتب وابستگی معتقدند که جوامع توسعه نیافته جزئی از یک نظام اجتماعی کلی جهانی هستند.^۱ مسئله اصلی که مورد تاکید نقادانه نظریه پردازان مکتب وابستگی قرار گرفت این بود که بررسی توسعه جوامع جهان سوم به طور مجرد و بدون عنایت به توسعه جوامع پیشرفته ارزش چندانی ندارد. اینان اعتقادی به توسعه اقتصادی در طی مراحل متوالی ندارند و معتقدند که این جوامع در مرحله‌ای به سر نمی‌برند که کشورهای توسعه یافته امروزی، سالیان پیش، از آن گذشته‌اند. چنانچه فرانک می‌گوید «کشورهای توسعه یافته امروزی، هرگز توسعه نیافته نبوده‌اند، بلکه ممکن است از آنان با عنوان کشورهای بی توسعه یاد کرد.»^۲

نظریه پردازان مکتب وابستگی معتقدند که توسعه نیافتگی محصول ساخت و یاوز-گیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نمی‌باشد، بلکه تا حد زیادی نتیجه تاریخی ارتباط گذشته و مداوم اقتصادی میان کشورهای توسعه یافته (اقمار) و کشورهای توسعه یافته (مادر) است. بنابراین مسئله اساسی کشورهای توسعه نیافته این نیست که این کشورها چگونه به مرحله توسعه نظیر نمونه اروپائی می‌رسند و یا این دعوی که تجربه تاریخی کشورهای توسعه یافته امروزی برای کشورهای در حال توسعه تکرار خواهد شد؛ دعایی بی اساس است.

بنابر این در دیدگاه‌های جدید، نقش اقتصاد امپریالیستی و نظام سیاسی دنیا به عنوان متغیرهای تعیین کننده‌ای که سبب ایجاد، دوام و دایمی شدن توسعه نیافتگی می‌شود دارای اهمیت خاصی است، البته چنین تفکری کاملاً دست اول نیست، زیرا مارکس درباره اهمیت توسعه نظام اقتصادی سرمایه داری جهانی که سبب بهم پیوستگی سرنوشت جوامع توسعه نیافته و توسعه یافته می‌شود، سالها قبل، سخن گفته بود. مارکس معتقد بود که گسترش سرمایه داری در سراسر کره ارض شرایطی را در کشورهای توسعه نیافته ایجاد خواهد کرد که به پویایی انباشت سرمایه و رشد اقتصادی به گونه‌ای مشابه با آنچه در غرب رخ داده منتج می‌شود. کشوری که از نظر صنعتی بیشتر توسعه یافته است، به کشور کمتر توسعه یافته، تصویری از خود در آینده را نشان

1 - A. G. Frank, on Capitalist Underdevelopment, 1975, p. 2

2 - Frank, Ibid. p. 3.

می‌دهد.^۱ اما چنانچه شواهد تاریخی نشان می‌دهد مارکس در این مورد نیز دچار اشتباه بود، زیرا که پویایی‌گسترش استعمار در نیمه دوم قرن نوزدهم سبب توسعه اقتصادی کشورهای مستعمره نشد.

مهم‌ترین مسئله‌ای که از لحاظ نظری مورد توجه مکتب وابستگی است ماهیت و علل توسعه نیافتگی است. از آنجا که از نظر این مکتب، ویژگی «خود نگهدارنده» توسعه سرمایه‌داری در کشورهای استعماری و باز تولید (Reproduction) توسعه نیافتگی در کشورهای اقماری اجزاء یک روند واحد را تشکیل می‌دهند، مفهوم توسعه و توسعه نیافتگی در این دیدگاه معنی جدیدی پیدا می‌کند و از این تحلیل‌ها مفهوم جدید «وابستگی» (Dependency) به وجود آمده است.^۲

وابستگی را به مثابه طرف مقابل نظریه امپریالیسم تعریف کرده‌اند، تحلیل روابط میان کشورهای توسعه نیافته و توسعه یافته اگر بر جریان‌های متمرکز باشد، که در کشورهای توسعه یافته به وقوع می‌پیوندد، نظریه استعمار را پدید می‌آورد. اما اگر این توجه به نیم دیگر معادله یعنی کشورهای توسعه نیافته معطوف شود، نظریه وابستگی ایجاد می‌شود، در این معنی نظریه وابستگی در جهت تبیین جریان‌هایی که در کشورهای استعمار زده یا وابسته رخ می‌دهد، تلاش می‌نماید.

یکی از نظریه پردازان این مکتب آندره گوندر فرانک (A. G. Frank) است. وی علت اصلی عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته را دریافت خاص وابستگی این کشورها به قطبهای سرمایه می‌داند و معتقد است که این رابطه بسیار نابرابر است. وی می‌گوید همان‌گونه که مراکز بزرگ سرمایه (مادر شهرها) کشورهای جهان سوم را خلق کرده‌اند، حیات اقتصادی، سیاسی این گونه کشورها را نیز کنترل می‌نمایند. به طوری که کشورهای استعمار شده مانند دیاپازونی حساس متأثر از فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری هستند.^۳

به نظر فرانک، نظام سرمایه‌داری همواره برای خلق مراکز بزرگ سرمایه (مادر شهر) کوشش می‌کند. این مراکز (مادر شهرها) با مادر شهرهای کوچکتر و کوچکترها با مراکز پائینتر در ارتباط اند. به طوری که کوچکترها «اقمار» بزرگترها می‌شوند. چنین ساخت وابستگی چون زنجیری به هم پیوسته و محکم از مادر شهر جهانی سیستم سرمایه‌داری شروع و تا پایین‌ترین و مطروندترین بخش

1 - B. Turner. *Marx and the end of Orientalism*, London, 1976. p. 20.

2 - A. G. Frank. «the development of underdevelopment» In *Dependence and underdevelopment*. Op. Cit. p. 6

3 - RoxBorough. *Theories of underdevelopment*, London, 1979 .
Chapter, H.

کشاورزی یک کشور جهان سومی ادامه پیدامی کنند. به عبارت دیگر، در درون کشورهای توسعه نیافته نیز میان پایتخت آن که بالنسبه پیشرفته است و دور افتاده ترین و فقیرترین مناطق آن چنین رابطه استعمارگرانه ای، وجود دارد، این زنجیره استعمار فقط به مناطق جغرافیائی محدود نمی شود بلکه رابطه میان مالک و دهقان نیز دقیقاً نوعی از شکل رابطه ما در شهر - اقمار است که با ارتباطی که میان مناطق اقتصادی وجود دارد قابل مقایسه است.^۱

یکی از ویژگیهای مشخص نظریه اجتماعی فرانک تلفیق دو پدیده کاملاً جداگانه (یعنی روابط استعمارگرایانه میان طبقات اجتماعی و روابط ناشی از انتقال مازاد اقتصادی میان مناطق جغرافیائی است) با استفاده از استعاره ساده ارتباط ما در شهر - اقمار است. وی نمونه نظریه خود را در سطح جهانی چنین تصویر می کند. «یک زنجیره کامل از منظومه های متشکل از سترویل و اقمار، همه بخش های کل نظام را از مرکز مادر شهر اصلی در اروپا یا ایالات متحده تا دور افتاده ترین منطقه روستایی در امریکای لاتین به یکدیگر مربوط می کند»^۲

فرانک قویاً معتقد است که تنها راه حل مشکل جهان سوم قطع این روابط استعماری است که بایک حرکت انقلابی و قطع دست بورژوازی ملی امکان پذیر می باشد.

نتیجه گیری

چنانچه در صفحات قبل گفته شد بیشتر محققان هم خود را بر تجزیه و تحلیل عوامل منفی و بازدارنده توسعه مصروف داشته اند و در بیان اهمیت این عوامل چنان مبالغه کرده اند که گویی موانع مذکور را ذاتی و بنیادی پنداشته اند. نظریه پردازان نوسازی نوعی تقسیم بندی دوگانه سنتی و مدرن از جوامع قایل اند. نکته مهم این است که همه جوامع ماقبل صنعتی شبیه به یکدیگر نیستند. ساختهای اجتماعی متنوعی در میان این جوامع موجود است. دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم که محرکهای دگرگونی در جوامع فتودالی همانند جوامع قبیله ای یا جوامع دموکراتیک و صنعتی است. کاربرد کلمه «سنتی» حاصل تصور باطلی از نوعی حالت سکون و عدم تحرک است. تحقیقات تاریخی در مورد کشورهای غیرغربی حکایت از باطل بودن چنین تصویری می کند. روستو درباره جامعه سنتی می گوید «جامعه سنتی به جامعه ای گفته می شود که ساخت آن در چارچوب کارکردهای تولیدی محدود بر اساس تکنولوژی ماقبل نیوتنی و سردسی با وجهه نظرهای متعلق به همین دوره سازمان یافته است»^۳

1 - Frank, on *capitalist underdevelopment*, p. 21.

2 - Frank. *the development of underdevelopment*, Op. Cit. p. 14.

3 - Rostow. *The stages of Economic Growth*, Cambridge University Press , 1960. p. 4.

ریمون آرون در باب نامناسب بودن چنین تعریفی می گوید «مفهومی که روستو از جامعه سنتی به دست می دهد به دلیل کاربرد ناچیزی که دارد مرا می آزارد. این تعریف تمام جوامع گذشته را در یک مقوله قرار داده است در حالی که در میان این جوامع به اجتماعات باستانی گینه نو و قبایل سیاه پوست افریقائی و یا تمدنهای قدیمی چین و هندوستان بر می خوریم که تنها ویژگی مشترکی که دارند، این است که هیچکدام از آنها نه جدید هستند و نه صنعتی است. چنین مفهوم وسیعی واقعاً کار برد ندارد.»^۱

در ارتباط با وضعیت عینی موجود در میان کشورهای در حال توسعه اعتبار تجربی سایر مفاهیم دیدگاه نوسازی نیز بسیار مورد تردید است. این دیدگاه جوامعی را که به اصطلاح دارای ارزشها و هنجارهای سنتی مغایر با رشد اقتصادی هستند، به عنوان جوامع سنتی قلمداد می کند. مثلاً می گویند که جامعه هند بر ارزشهای معنوی استوار است، طرز تفکر کلاسیک در هند، که بر اساس سرکوب امپال و حذف نهایی آنها قرار دارد، با توسعه اجتماعی و اقتصادی، مخالف است. قابل توجه است، در حالیکه نظریه پردازان نوسازی به نهادهایی نظیر نظام خانوادگی گسترده یا تسلط معنوی گرایی در زندگی اجتماعی یا بی سوادی به عنوان موانع توسعه اقتصادی و اجتماعی توجه دارند، هرگز به مالکیت فئودالی یا نیمه فئودالی که همراه با رباخواری و سوداگری است، به عنوان موانع رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی اشاره نمی کنند.

بهمان ترتیب اعتبار و روایی مفهوم جامعه مدرن نیز توسط بسیاری از این محققان مورد سؤال واقع شده است. قبلاً برخی جامعه مدرن را تحت عنوان جامعه مشارکتی ذکر کرده اند، اگر چنین تعریفی پذیرفته شود باید اشاره کرد که در جوامع سنتی نیز مشارکت به میزان زیادی وجود دارد. این امر را می توان به این صورت توجیه کرد که یا این جوامع حالت استثنائی دارند یا اینکه این گونه جوامع را نیز می توان مشارکتی نامید، اما نه به شیوه جوامع مدرن.^۲ در مجموع می توان گفت که تفکر تقسیم بندی دوگانه از جوامع سنتی و مدرن چیزی جز تلاش برای توصیف نوسازی، به عنوان روندی که طی آن با افزایش عناصر مدرن عناصر سنتی حذف می شوند، نیست.^۳

به طور خلاصه، نظریه پردازان نوسازی، مسئله نوسازی را به عنوان یک روند تدریجی دگرگونی از جامعه سنتی به سوی جامعه مدرن از طریق اشاعه یا گسترش نظامهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از نوع غربی می دانند، گرچه این دیدگاه به زحمت می تواند از لحاظ تجربی موردی از چنین روند نوسازی را به ما نشان دهد. به طور مثال، آیا هندوستان با گسترش تعلیم و تربیت

1 - Roxborough. *Op. Ci.*. 44.

2 - Bernstein, et al, *Development, Theory, Op. Cit.* p. 85.

3 - Frank. *Dependence and underdevelopment - Op. Cit.* p. 321.

انگلیسی و ایجاد راه آهن، که از اوایل قرن نوزدهم صورت گرفته است، به ضرورت جامعه توسعه یافته درآمده است؟ یا اینکه چنانچه می بینیم علی رغم دو قرن ارتباط نزدیک با بریتانیا، که طی آن تعلیم و تربیت انگلیسی، راه آهن، مالکیت حقوقی بر زمین، تکنولوژی غربی چه در صنعت و کشاورزی به دست آورد هنوز به عنوان کشوری در حال توسعه محسوب می شود. عناصر نوسازی ممکن است سبب ایجاد پاره‌ای دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی در هندوستان شده باشد، اما نتوانسته است رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی را به وجود بیاورد.

از سوی دیگر میان نظریه پردازان مکتب وابستگی مباحثه سختی در باب توصیف شکل بندی اجتماعی کشورهای اقمار به وجود آمده است. گروهی به ارائه نظریه «آمیختگی شیوه‌های تولید» پرداخته اند، بتلهایم، (1972, Bettlheim) دوپر و ری (1975, Dupers & Rey) اوبرخی دیگر از شکل بندی اجتماعی مستعمراتی (Colonial Integrotion) سخن به میان می آورند (از جمله حمزه علوی) ۲ و در مقابل، سمیراسین ۳ نظری شبیه به نظریه «آمیختگی شیوه‌های تولید» ارائه داده است. ۴

خلاصه اینکه بحث پیرامون ویژگیهای ساختی کشورهای اقماری نتیجه مانده است، زیرا نتیجه گیری سمیراسین در باب کشورهای افریقایی صورت گرفته است حال آنکه حمزه علوی بیشتر مطالعات خود را به هندوستان محدود کرده است. به اعتقاد برخی از محققان نظیر لیزوکی ۵ در نظریه وابستگی، «توسعه» به معنی توسعه سرمایه داری کشورهای استعمارگر غربی به کار برده شده است. این نظریه، نوع توسعه ای را که کشورهای در حال توسعه می توانند و یا باید به آن برسند بیان نمی کند.

لیز در باره مفهوم مادر شهر جهانی - اقمار (Center - Peripher) و وابستگی می گوید نظریه وابستگی هیچ نوع تمیزی میان انواع مختلف کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته ملحوظ نمی دارد. به عقیده وی، پرتقال، ایالات متحده و ژاپن به یک طریق توسعه پیدا کرده اند

1 - Roxborough, *Op. Ci.*, p. 46.

2 - Hamza Alavi, *The Politics of Dependence, south Asian Review*, Vol . 4. No. 2. 1971.

3 - Samir Amin. *Unequal Development, An Essey on social formation of peripheral capitalism*, 1976.

4 - Colin, leys, *underdevelopment and dependency* «Journal of contemporary Asia» 1977. p. 91.

5 - Geoffrey kay, *Development & underdevelopment*, London, 1977.

بعلاوه درست هم به نظر نمی‌رسد که هندوستان، برزیل، هائیتی، و تانزانیا را نیز در یک مقوله واحد از توسعه نیافتگی قرار بدهیم.^۱

نتیجه اینکه امروزه گروهی به تبیین درونی توسعه نیافتگی گرایش دارند و در مقابل گروهی تاکید بر نقش بازار جهانی دارند و توسعه کشورهای جهان سوم را فقط بازتابی و یا پاسخی به دگرگونیهای بیرونی می‌دانند. به نظر می‌رسد که بعضی از این نظریه‌ها که صرفاً به نمونه‌های دیگر-گونی بیرونی تاکید دارند به همان اندازه نمونه‌های دگرگونی درون‌زا، نارسا هستند، اما ترکیب این دودسته از عوامل درونی و بیرونی در یک نظریه به هیچ وجه کار آسانی نیست و هنوز در این زمینه نظریه‌ای جامع عرضه نگردیده است و آنچه گفته شده تصویری ناپیوسته و پراکنده دارد. مشکل دیگر این است که بسیاری از محققان ویژگیهای برخی از ممالک در حال توسعه را که غالباً بر اثر مشاهده‌ای آمیخته به ذهنیت شخصی دستگیرشان شده با علل و عوامل توسعه نیافتگی اشتباه می‌کنند و از این مطلب غافل‌اند که قسمتی از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی ملل در حال توسعه خود نتیجه عوامل عمیقتر دیگری است و ناگزیر در هر مورد باید معلوم گردد که آیا این اوصاف اصیل بوده و از دیر باز وجود داشته است و با تحت تاثیر عواملی تاریخی چون استعمار و نظایر آن ایجاد و تقویت شده است.

نکته دیگر این است که این نظریات عمدتاً از تجربه اروپایی و احیاناً آمریکایی اقتباس شده‌اند و لزوماً بر جوامع دیگری که، در مراحل مختلف سیر تاریخی قرار دارند، قابل انطباق نیستند. نتیجه‌ای که از این بحث به دست می‌آید این است که باید اصل نسبت را پذیرفت و از تعمیم در باره علل رشد و توسعه یا کم رشدی و توسعه نیافتگی چشم پوشید و به جای وضع قوانین کلی و عام، احوال خاص هر جامعه و فرهنگ و عوامل مخصوص را که در آن به توسعه و یا توسعه نیافتگی منجر شده است، مورد پژوهش قرار داد.

به نظر می‌رسد که اگر دید تاریخی را در بررسی ریشه‌های توسعه نیافتگی بپذیریم، باید به جای روش تحلیلی که علل و یا عوامل پراکنده و غیرمرتبطی را ارائه می‌کند، به روش ترکیبی یا تالیفی توجه شود و مجموعه به هم پیوسته عواملی (اعم از بیرونی یا درونی) که طی تاریخ یک جامعه خاص، مشخصات اجتماعی، فرهنگی و روانی آن را پدید آورده و به توسعه و یا توسعه نیافتگی آن منتهی شده است، مورد مطالعه قرار گیرد.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی